اعتراف‌نامه مادام چیانک کایشک

مقدمه

در تاریخ ۱۸۸۰ میلادی، پسری از دکان عمویش که در شهر بوستن آمریکا بود فرار کرده مستخدم ناخدای کشتی آمریکایی شد. آن ناخدا مردی مهربان و با ایمان بود و او را محبت نموده با مسیح آشنا ساخت و به نجات دعوت نمود. جوان که اسمش «چارلی سونک» بود مسیح را قبول کرد و تصمیم گرفت تحصیل حکمت الهی کند و مبشر ملت خود در چین گردد. پس از اتمام تحصیل به کشور چین مراجعت کرد و با دختری مسیحی ازدواج کرد. چارلی سونک به مرور زمان در زندگانی اجتماعی و روحانی چین شخصی برجسته شد و پدر یکی از خانواده‌های مهم عصر حاضر گردید. خدا به آنها شش فرزند یعنی سه پسر و سه دختر داد و همه آنها در محیط مسیحیت پرورش یافته ایماندار شدند و برای تحصیل به آمریکا رفتند و امروز از اشخاص برجسته چین هستند. یکی از دخترها بنام «ایلینک سونک» «دکتر ه. ه. کونک» را که از نسل کنفوسیوس فیلسوف معروف چین و وزیر دارایی آن کشور بور به همسری خود برگزید.

«چینک لینک سونک» دختر دیگرش، دکتر «سون یاط. سن» که مؤسس و پدر چین جدید یه شمار می‌رود انتخاب نمود. «می لی لینگ سونک» همسر «چیانک کایشک» قاعد ملی چین و نجات دهنده آن کشور از دست دشمنان و رئیس جمهوری چین گردید. «ط. و. سونک» یکی از پسران به مقام وزارت و دارایی رسید و وزارت امور خارجه چین را اداره می‌کرد و از بزرگترین سیأستمداران اقتصادی دنیا به شمار می‌رود. «ط. ل. سونک» مدیر اداره صادرات و واردات و مدیر بانک مرکزی چین و عضو کمیسیون دارایی آن دولت بود. «ط. ا. سونک» که از همه جوان‌تر است تحصیل‌دار دارایی چین شد. می‌توان گفت که چینی‌ها یک چهارم سکنه دنیا را تشکیل می‌دهند. پس باید تصدیق کرد که درعصر حاضر خانواده‌ای مهم‌تر و متنفذتر از خانواده سونک در دنیا نیست.

در این مجله مادام چیانک کایشک که می‌توان گفت زن اول عصر حاضر می‌باشد راجع به عقیده مذهبی خود شهادت می‌دهد. مخفی نماند که خود چیانک کایشک نیز یکی از مسیحیان برجسته و در روحانیت شخص نامی امروزی است.

من به ایمان خود اعتراف می‌کنم

مادام میلینک سونک چیانک

من طبیعتا شخص مذهبی نیستم؛ یعنی در مفهوم معمولی به کلمه مذهب متصوف نیستم، بلکه به چیزهای دنیوی و عملی علاقه‌مندم و در نظر من دارای ارزش زیادی هستند، اما در عین حال شخصی مادی نیستم. یک ظرف بزرگ چینی را بیش از جواهر گرانبها دوست دارم. از دیدن کوچه‌های پر جمعیت و کثیف و دور از تمدن شهر خیلی بیشتر مضطرب می‌شوم تا از خطراتی که هنگام پرواز با شوهرم ما را فرو گرفته است به طوری که چند روز پیش اتفاق افتاد. خطر شخصی برای من معنی ندارد. همیشه در این اندیشه‌ام مدارسی که برای اولاد قهرمان جنگ آزادی چین تأسیس نموده‌ام، هم برای آنها و هم برای آبادی‌هایی که بعد در آن ساکن خواهند شد و وسیله بالا بردن پایه زندگانی و ترقی معنوی آنها شود. به علاوه کم و بیش هم شخصی شکاک هستم. سابقا معتقد بودم که ایمان و اعتقاد به عالم ندیده و بقای روح تا اندازه‌ای خیالی و فرضی است. مردم همیشه به چیزهایی معتقدند که من نمی‌توانم آنها را قبول کنم. خلاصه این که این را مسلم نمی‌دانم مذهبی که اجداد مرا قانع می‌کرد برای من هم قانع‌کننده باشد.

مادرم در دعا

مادرم شخصی با ایمان و خداپرست بود و حس می‌کردم که دلالت بر جلال قدر و تقرب او به خدا می‌بود گرچه گاهگاهی از سخت‌گیری‌ها و رویه او عاجز می‌شدم، ولی همان تربیت تأثیر عمیقی در من بخشید چون نماز و دعای خانوادگی برایم خسته‌آور بود به بهانه تشنگی بی‌موقع بیرون می‌رفتم و از این راه مادر عزیزم را آزرده خاطر می‌ساختم. من هم مانند برادران و خواهران خود مجبور بودم به کلیسا بروم و از سخنرانی‌های طولانی متنفر بودم. امروز حس می‌کنم که عادت رفتن به کلیسا چه شالوده ثابتی در زندگی من گذاشت که برای آن مدیون و ممنون

والدین خود هستم. مادر من مادری احساساتی نبود و بیشتر اخلاقش به اخلاق مردمان اسپارت شباهت داشت. یکی از خاطرات عمیق‌تری که از مادرم به یاد دارم رفتن او است به اتاق مخصوص دعای خود که در طبقه سوم خانه برای همین کار ترتیب داده بود. مدت چندین ساعت وقت خود را در دعا به سر می‌برد و اغلب اوقات پیش از سپیده صبح شروع می‌کرد. هر وقت از او کمک فکری می‌خواستم می‌گفت اول باید از خدا بپرسم. نمی‌توانستم او را وادار کنم که با عجله پاسخ مرا بدهد. مقصود از پرسش از خدا این نبود که مدت پنج دقیقه از خدا پرسش کند که بر بچه خود رحم فرموده و خواهش او را بپذیرد، بلکه مقصود این بود که در حضور خدا باشد تا حس کند هدایت شده است.

باید اعتراف کنم که هر تصمیمی که مادرم بدین طریق می‌گرفت نیک انجام بود. تا وقتی که مادرم زنده بود دعاهایش مرا از هر اشکالی نجات می‌داد گر چه او اصرار داشت که واسطه نیست و اینکه ما می‌بایستی خودمان دعا کنیم، ولی خاطر جمع هستم در خیلی از آن ساعاتی که در دعا صرف می‌نمود، برای ما شفاعت می‌کرد. شاید علت این که من نتوانستم از دین کاملا برگردم تقرب او به خدا بوده است. روزی با مادرم در خصوص فشار و تهدید ژاپن بر میهن صحبت می‌کردیم و ناگهان در اثر احساسات قوی و غیر قابل مقاومت فریاد زدم: «مادر جان، تو که در دعا آنقدر قوی هستی، چرا از خدا در خواست نمی‌کنی که به وسیله زلزله یا هر بلای دیگری کشور ژاپن را زیر و رو کند؟» با شنیدن این حرف مادرم از من رو برگردانید و پس از اندک تأمل با کمال وقار به من گفت: «وقتی تو دعا می‌کنی یا از من التماس دعا می‌کنی، باید چیزی بطلبی که انجام آن حتی از یک بشر شرم‌آور نباشد.» گفتار مادرم در من تأثیر عمیقی بخشید و امروز برای ملت ژاپن دعا می‌کنم با اطمینان این که در آنجا اشخاص بسیاری مانند «کاگاوا» یافت می‌شود که از رفتار دولت خود نسبت به چین کاملا متاسف باشد. در طی هفت سال اخیر من رنج فراوان بردم و اوضاع هرج و مرج چین و تسخیر ولایات ثروتمند آن توسط ژاپونی‌ها و فوت مادر پاکم و صدماتی که سیل‌ها و قحطی به هموطنانم وارد آورده و نفاق و دسیسه‌های کسانی که می‌بایستی متحد شده و میهن خود را خدمت کنند مرا به آزمایش‌های سخت گرفتار ساخت.

این همه سختی‌ها نه تنها مرا به عدم کفایت خود آشنا ساخت، بلکه ناتوانی تمام بشر را به من ثابت نموده است. خدمت من به کشورم به قدری ناچیز است که بدان ماند که کسی بخواهد با یک فنجان آب آتش‌سوزی بزرگی را خاموش کند. از وقتی که عروسی کرده‌ام، زندگی روحانی من سه مرحله را پیموده است. در مرحله اول دارای روح پر حرارت و احساسات میهن پرستانه فوق‌العاده بودم و تنها آرزویم این بود که برای میهن خود خدمت کنم. دیدم فرصت خوبی دارم که به اتفاق شوهرم پیوسته برای تقویت چین کار کنم و آرزوی من فقط و فقط خدمت بود، اما یک نقص بزرگی داشتم و آن عبارت از عدم استقامت بود. اتفاقاتی که در فوق ذکر شد در مرحله دوم زندگی من وجود داشت و در تاریکی دریای یأس مستغرق بودم و این ناامیدی هول انگیز روحانی و کمال پریشانی بود هنگام فوت مادرم این حالت به انتهای درجه شدت خود رسید.

از هر طرف در فشار بودیم، دشمن به خاک شمالی ما وارد شده بود. در جنوب یک فرقه سیأسی ساز مخالفت آغاز نموده بود. در قسمت شمال غربی قحطی و در دشت رود یانکتزی سیل مهیب جان میلیون‌ها نفر را در خطر انداخته بود و مادر محبوبم را نیز از من گرفته بود و دیگر چیزی برایم باقی نمانده بود. در آن وقت حس می‌کردم آن طوری که باید و شاید به شوهر خود کمک روحانی نمی‌کنم. نفوذ روحانی مادرم بر او چیز فوق‌العاده‌ای بود. مادر شوهرم بودایی و شخص پرهیزکار بود. فقط نفوذ و نبوغ مادرم بود که شوهرم را حاضر کرده بود مسیح را قبول کند. شوهرم به قدری درستکار بود که با وجود علاقه مفرطی که به من داشت نتوانسته بود قول بدهد که مسیح را بپذیرد و بدین وسیله رضایت مادرم را در ازدواج جلب نماید، ولی قول داده بود که کتاب مقدس را بخواند و مسیحیت را تحصیل کند و چنان هم کرد و حتی بعد از فوت مادرم نیز وفادار ماند، اما چون مطالب بسیاری بود که نمی‌فهمید خوب پیشرفت نمی‌کرد.

رفته رفته به این حقیقت پی بردم که من آن کمکی که به خاطر میهن به شوهرم می‌کنم کافی نیست. نباید بگذارم که او در بیابان خشک سرگردان و من در کنار چشمه آسوده باشم. زندگی آشفته شده بود و من به عمق دریای یأس فرو رفته بودم، اما این پیشامدها و فشارهای وارده مرا بیشتر به خدا نزدیک نمود و به خوبی درک کرده‌ام که قوه‌ای بزرگتر موجود است و بیش از پیش به وجود خداوند اطمینان حاصل نمودم. دیگر مادرم نبود که درباره من شفاعت کند. دیدم که وظیفه من این است که سرتیپ را روحا مدد کنم و وقتی که او را کمک می‌کردم خود در روحانیت

قوی‌تر می‌شدم. در چنین حالی به مرحله سوم زندگی روحانی خود وارد شدم. آرزوی من این بود که فقط اراده خدا را بجا آورم. در حقیقت زندگی خیلی ساده است و ما خودمان آن را پیچیده و مشکل می‌کنیم. در صنعت قدیمی چین، فقط یک شی بر جسته در تصویر دیده می‌شود مانند یک گل که چیزهای دیگر نسبت به آن مقام پایین‌تر دارند. زندگی حقیقی هم مانند همان تصویر یعنی گل چین است. به طوری که ما حالا می‌فهمیم آن گل عبارت است از اراده خدا. برای این که بتوانیم اراده خدا را درست تشخیص داده و آن را بجا آوریم باید صمیمی و درست باشیم و از عقل پیروی نماییم.

هدایت خدا

سابقا دعا می‌کردم که خدا چنین یا چنان کند، اما حالا دعا می‌کنم که اراده خود را به من مکشوف سازد. هنگام دعا حقیقتا خدا با من صحبت می‌کند. دعا یک فروغ هیپنوتیزم نیست و از تفکر نمودن به مراتب بالاتر است. کهنه بودایی گاهی چندین روز در تفکر به سر می‌برند منبع نیروی تفکر در خود انسان یافت می‌شود، اما در دعا شخص به منبع قوی‌تر از خود رجوع می‌کند. خود شخصا در دعا صبر می‌کنم تا هدایت او را احساس کنم و همین هدایت است که اطمینان می‌بخشد. گویند در چین قرون وسطی (در عصر حکومت سه گانه) سرتیپی به نام تسوتسو بود. روزی در یکی از سفرهای طولانی به سربازهای خود که از شدت خستگی و تشنگی از پا درآمده بودند گفت: «باغی قشنگ و با صفا و پر از هلو در جلو می‌بینم.» این نیرنگ نیروی آنها را تجدید کرد، اما هر چه پیش رفتند به باغی نرسیدند و بیش از پیش مانده و خسته شدند. عمل تفکر بدین مثال ماند.

تا مدتی انسان در اثر تفکر سر افراشته است و به امید چشمه آب گوارا و باغ مصفا خود را تسلی می‌دهد، اما آیا تفکر و امید به چشمه و باغ مصفا می‌تواند عطش روحانی را فرو نشاند؟ خیر. عطش روحانی فقط به وسیله آب حیات فرو می‌نشیند و من با دعا به جستجوی آن می‌روم. دعا منبع هدایت و میزان ماست. خدا قادر است که فهم انسانی را روشن کند. چون فهم من محدود است بارها ترسان شده و از صحت فهم و نیروی تمیز خود مشکوک شده‌ام در چنین حالی از خدا هدایت طلبیده و همین که اطمینان حاصل نموده‌ام بدان کار دست زده‌ام. فکر محدود و نارسای ما نسبت به حکمت ازلی و نامحدود خدا بدین ماند که شخص پیاده به گردش رود و در جلوی خود سلسله کوه‌ها می‌بیند که پشت سرهم واقع شده و هر چه پیش می‌رود تکرار می‌شود، اما وقتی که با هواپیما به گردش پردازد همه چیز را واضح و به وضعی معین خواهد دید. هنگامی که در دعا به حضور خدا حاضر می‌شوم ممکن است همین حال را داشته باشم و مرا به قدری بالا ببرد که منظور خود را واضح و معین ببینم.

بیان و تجسم این موضوع برای کسی که چنین حالی برایش دست نداده دشوار است و بدان ماند که کسی سعی کند قشنگی موسیقی «شوپن» را به شخصی کر بفهماند. همچنین است درک هدایت الهی برای کسی که تجربه ندیده است. باید دانست که خواهی نخواهی هدایت خدا همیشه حاضر است و برای روشن شدن موضوع به این مثال می‌پردازیم: موسیقی در هوا پراکنده است و هرکس می‌تواند دستگاه رادیوی خود را میزان نموده از آن استفاده کند و لذت ببرد. فقط باید دانست که چگونه رادیو را به کار برد. در عالم روحانی نیز ما باید خود را برای درک حضور خدا و کسب هدایت او حاضر سازیم. قرن‌ها پیش از این «برادر لورنس» شرح داده است که در اثر تمرین می‌توان حضور خدا را درک کرد؛ یعنی این مقام وقتی حاصل می‌شود که راز و نیاز با خدا ادامه یابد. کسی که گاه گاه و سرسری به دعا پردازد و رفع تکلیف کند هرگز دارای آن منزلت نخواهد شد و روی آن دوست را نخواهد دید.

کسب هدایت به وسیله خدمت است

در خاتمه می‌خواهم خلاصه کنم که دین چیزی است بسیار ساده و متدین کسی است که با تمام قوا سعی کند تا اراده خدا را بجا آورد. این است معنی و مفهوم دین. من حس می‌کنم که خدا خدمتی در چین به من داده است. در همین ولایت «کیانکسی» هزارها هکتار زمین حاصلخیز شلتوک کاری به کلی خراب مانده و صدها هزار فامیل بی‌خانه مانده‌اند. برنامه مفصل برای آبادی مزارع و خانه‌ها در دست است که باید اجرا شود تا روستاییان بتوانند به زمین خود مراجعت کنند و اوضاع زندگی آنها بهبودی یابد. این کار کار کوچکی نیست. امروز مشکلاتی که کشور چین در پیش دارد از هر عصری و هر کشوری بیشتر است و من مأیوس نیستم و امیدم به آن وجودی است که قادر است بیش از آنچه بخواهم یا اراده کنم انجام دهد. در این موقع که به نوشتن این سطور مشغولم با شوهرم در سرزمینی به سر می‌بریم که در آن هرج و مرج حکم فرماست و در میان عده‌ای راهزن زندگی می‌کنم و هر آن با خطری مواجه

می‌شویم و هر صدایی ایجاد وحشت و اضطراب می‌نماید، ولی با وجود این ترس ندارم و به یقین می‌دانم تا وقتی که کار من و سرتیپ ناتمام است هیچ اتفاقی برای ما پیش نخواهد آمد.